

حضرت زهرا سلام الله علیها، هنگام دعا کردن، همسایگان و دوستان و خویشاوندان را بر خودشان مقدم می‌داشتند و می‌فرمودند: «الجار، ثم الدار؛» اول همسایه، سپس خانه‌ی خود.



• معصومه ربیعی  
• تصویرگر: عاطفه فتوحی

## رؤیای شیرین

رؤیا گفت: «آره، ببینم چه نوشتی؟» شیرین دفترش را به رؤیا نشان داد: «خدای مهربان آرزوی دوستم رؤیا را بر آورده بکن.» رؤیا خندید. دفتر خودش را به شیرین نشان داد: «دعا می‌کنم دوستم شیرین توی مسابقه‌ی نقاشی برنده بشود.» شیرین هم خندید. شیرین گفت: «مادرم می‌گوید: خدای بزرگ می‌تواند همه‌ی دعاها را خوب ما را بر آورده کند. فرقی ندارد چند تا باشد.» رؤیا گفت: «بله، حتی اگر خیلی بزرگ باشد.» بعد گفت: «خدای مهربان، آرزوی شیرین را بر آورده کن!» و دوتایی خندیدند.

از او پرسید: «من خیلی آرزو دارم، ولی نمی‌دانم کدامش را بنویسم. تو چطور؟» شیرین گفت: «من دوست دارم توی مسابقه‌ی نقاشی برنده شوم، ولی دلم می‌خواهد تو هم برنده شوی.» رؤیا خندید. با خودش گفت: «اگر من برنده شوم، ولی شیرین برنده نشود، اصلاً کیف نمی‌دهد.» فکری به سرش زد. مدادش را برداشت و شروع کرد به نوشتن. وقتی تمام شد، دفترش را بست. لبخندی روی لبش نشست. احساس خوبی داشت. شیرین مدادش را روی میز گذاشت و گفت: «می‌خواهی آرزوی من را ببینی؟»

رؤیا دفترش را روی میز گذاشت. خانم معلم روی تخته نوشت: «چه آرزویی داری؟» بعد گفت: «اول خوب فکر کنید و بعد جواب‌هایتان را بنویسید. می‌توانید با همدیگر مشورت کنید.» رؤیا با خودش فکر کرد؛ به داشتن پیراهن قرمز چین‌داری که توی فروشگاه سر خیابان بود؛ به اینکه پدرش شب‌ها زودتر بیاید خانه؛ به خوردن یک توت‌فرنگی که مادرش روزهای عید درست می‌کند؛ به مسابقه‌ی نقاشی که قرار بود برنده‌هایش روز بعد اعلام شوند؛ خیلی دلش می‌خواست در مسابقه برنده شود. به شیرین نگاه کرد. دفتر او هم هنوز خالی بود.